

عاشورا

صفایي حائري، علي، ۱۳۳۰ - ۱۳۷۸

عاشورا / علي صفایي حائري

قم: انتشارات ليلة القدر، ۱۳۸۲

۸۴ ص.

۶۰۰۰ ریال: ISBN ۹۶۴-۷۸۰۳-۳۱-۱

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱ اندرزنامه‌ها. ۲ اخلاق اسلامی. الف. عنوان.

۲ ن ۷ ص / ۲۴۹ / BP ۶۷ / ۲۹۷

۱۳۸۲

کتابخانه ملی ایران ۱۵ ۸۲ م

عاشورا

علي صفایي حائري (عين صاد)

انتشارات ليلة القدر ۷۷۱۲۳۲۸ ۲۵۱ .

حروف چینی جدید

نوبت چاپ: اول

تاریخ نشر: زمستان ۱۳۸۳

چاپ: سرور

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

قیمت: ۶۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴ ۷۸۰۳ ۳۱ ۱

پایگاه اینترنتی: COM.EINSAD.WWW

پست الکترونیکی: COM.EINSAD@INFO

تلفن دفتر فروش: 0251 7712328 / 7833490

(کلیه حقوق این اثر متعلق به ناشر است)

فهرست

فصل اول: زندگي صحنه ي پيکار هاست

زندگي صحنه ي پيکار هاست ۱۱

شکل ها ۱۳

انگيزه ها ۱۷

هدف ها ۲۳

نياز ها ۲۹

مانع ها ۳۳

فصل دوم: پيکار حسين (ع)

تصوير ۴۵

ضرورت درگيري ۴۷

تحليل ها ۵۱

شهادت و شفاعت ۵۳

امربه معروف، مبارزه باستم ۵۷

تشكيل حكومت ۵۹

ابعاد ۶۱

هدف و انتخاب ۶۷

اي پاكتر، ز آب ۷۷

تو
در آن بیابان، تنها ماندي،
لیکن، امیدوار.
آن‌ها،
با آن همه طلسم قدرت و نیرو، ناامید، بر روی نیزه و شمشیر، تکیه می‌دانند
تو،
یک مرد،
یک چراغ،
آن‌ها،
مرده‌ها، مدفون ظلمت و تاریکی، نگهبان گور خویش.

و تو، پیروزی.
ظلمت، در انتظار پرتو مشعل‌هاست.
در انتظار شعله‌ی بی‌پرواست.

فصل اول:

زندگی صحنه‌ی پیکار هاست

زندگی صحنه‌ی پیکار هاست

زندگی صحنه‌ی پیکار هاست. زندگی میدان مبارزه هاست. با این مبارزه هاست که انسان بارور می‌شود و شکل می‌گیرد و استعدادهايش را بیرون می‌ریزد. و با این پیکار هاست که انسان آزادی‌اش را می‌یابد و راهش را می‌شناسد و خودش، در راه خودش و برای مقصد خودش گام بر می‌دارد.

این مبارزه‌ها و پیکارها با:

۱ شکل‌های گوناگون،

۲ انگیزه‌ها و زیربناهای گوناگون،

۳ هدف‌های گوناگون،

۴ نیازها،

۵ و مانع‌ها و سدهای گوناگونی همراه هستند و با همین هدف‌ها و انگیزه‌ها و شکل‌ها و موفقیت در برابر مانع هاست که پیکارها را نقد می‌زنند.

آن پیکار و مبارزه‌ای به ارزش می‌رسد که با هدفی بزرگ شروع شود و با انگیزه‌ای پاک همراه گردد و در بهترین شکل‌ها رهبری ببیند.

شکل‌ها

آنجا که دشمن زیرک است و حتی در لباس دوست فرو می‌رود و چهره‌های گوناگونی از خود نشان می‌دهد و هر لحظه به شکلی در می‌آید، ناچار درگیری با او هم شکل عوض می‌کند.

این درگیری گاهی در تمام جبهه‌ها و در مقابل تمام سنگرهاست، اما ریشه‌ای ندارد و برپای محکمی استوار نیست. نیازهایش را تأمین نکرده و در نتیجه مجبور است که امتیاز بدهد.

گاهی در یک جبهه و در برابر یک سنگر است، اما در همین قسمت ریشه‌ای و عمیق است.

گاهی نه وسیع و گسترده است و نه عمیق و ریشه‌دار، سطحی و یک‌جانبه است، همچون یورش آذرخش.

گاهی از وسعت و از عمق برخوردار است، گسترده و ریشه‌دار است. نیازها را می‌شناسد و برای تأمین همه‌ی آنها می‌کوشد.

فقط به داشتن هدف پاک و مقدس قانع نیست، که راه را می‌شناسد.

و پاها و وسیله‌ها را همراه دارد،

و از نقشه و طرح کلی هم برخوردار است.

این چنین درگیری عمیق و وسیعی ناچار متحرک و پویاست. در برابر هر جبهه جبهه‌ای دارد و در برابر هر سنگر سنگری. و حتی در نقطه‌های ضعف دشمن سنگرهایی می‌سازد و از راه‌های غفلت او وارد قلعه می‌شود و دشمن را در درون خود درگیر می‌سازد و سازمانش را به هم می‌ریزد. به این قانع نیست که فقط سنگرهای او را جلوگیری باشد. به این قانع نیست که مدافع باشد، بلکه مهاجم است و ابتکار عمل را در دست دارد.

این درگیری دیگر در قالب اسم‌های فردی و اجتماعی و فرهنگی... نمی‌گنجد و با یک پا راه نمی‌رود.

عاشورا

اگر بخواهیم در يك كلمه براي اين درگيري وسيع و عميق و متحرك و پويا اسمي بگذاریم، از كلمه‌ي وسيع و عميق و متحرك و پويای <جهاد> نمی‌توانیم بگذریم. این جهاد، روشنگري و فریادگري و پنهانکاري و درگيري نهایی را در خود دارد.

این روشنگري محدود نیست. در میان دوست و دشمن، بزرگ و کوچک، زن و مرد، باید راه بیابد: <لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ>. تا آن‌ها که نابود می‌شوند، از روشنی و آگاهی نابود شوند و انفال، ۴۲

آن‌ها که حیات می‌گیرند، از آگاهی و روشنی، حیات بگیرند. و فریادگري گاهی به خاطر رسوا کردن دشمن است و متزلزل کردن او و گاهی به خاطر به دست آوردن یاور است و ایجاد زمینه برای خود.

در هر حال این فریاد باید در باد نباشد و از حلقوم ناشناس نباشد؛ که فریاد در باد و فریاد ناشناس سودي نخواهد داشت.

و این است که ابوذر فریاد می‌زند، نه دیگری؛ چون این ابوذر است که زبانش پشتیبان دارد و رسول آن را به همه شناسانده است. و باز همین ابوذر است که در زمان عثمان فریاد می‌زند، نه در زمان شیخین ابوبکر و عمر که زمینه‌ها آماده نیست و فریادش، فریادی در باد است؛ که در این هنگام نوبت پنهانکاري است.

و پنهانکاري در چنین دوره‌هایی مطرح می‌شود، که فریاد، ناشناس است و مجهول و تنها و در میان گردباد و طوفان.

و این پنهانکاري را نباید با بی‌کاري اشتباه کرد. و این سکوت را نباید با سکون در هم ریخت؛ که آن‌ها ساکت هستند، نه ساکن و پنهانکار هستند، نه بی‌کار.

عاشورا

و درگیری نهایی آن وقت بار می‌دهد که هدف شناخته و شناسانده شده و راه‌ها تا قلعه ارزیابی گردیده و نیازها و وسیله‌ها به دست رسیده و نقشه‌ها آماده گشته است. هنگامی که نیازها، نیرو و نفرات و رهبری، تأمین نشده باشند، ناچار هنگام درگیری باید امتیازها داده شوند. آن‌ها که در موقعیت متزلزلی هستند و پایگاهی ندارند، ناچار به هر چیز چنگ می‌زنند و با هر کس قرار می‌گذارند. و این است که اگر عمری در راه تأمین نیازها صرف شود، بهتر از این است که در انتظار قراردادها به آخر برسد و چشم به راه دیگران باشد. آن‌ها که نیازها را تأمین نکرده‌اند، بر فرض اگر گل بکارند، در باغ بیگانه کاشته‌اند و اگر خرمن‌هایی به دست بیاورند، به انبار بیگانه سرازیر کرده‌اند.

انگیزه‌ها

هر درگیری و هر پیکاری، چه در سطح خانه یا محله یا شهر یا کشور یا جهان، با عاملی همراه است و انگیزه‌ای دارد.

انگیزه‌ی برخوردها:

۱ ضرورت‌ها،

۲ آواز مگرّی‌ها و شعارها،

۳ خودخواهی‌ها،

۴ قدرت‌طلبی‌ها،

۵ و زیاده‌خواهی‌ها، می‌توانند باشند.

ضرورت‌ها: یعنی ضرورت آزادی در جنگ‌های طبقاتی و آزادی‌بخش. و ضرورت اقتصادی در دو شکل مواد خام و مصرف.

در جنگ‌های بریتانیا و جنگ‌های امروز

و ضرورت سیاسی در همبستگی‌ها و پیمان‌های قبیله‌ای و یا ملی و آواز مگرّی‌ها؛ یعنی شعارها و تبلیغات و فتنه انگیزی و به هم اندازی‌ها.

و خودخواهی‌ها، چه فردی و چه قبیله‌ای و چه نژادی و ناسیونالیزمی.

و قدرت‌طلبی؛ مثل جنگ‌های خشایار شاه و درگیری قهرمان‌ها.

و در برابر این درگیری‌ها و این انگیزه‌ها درگیری‌های عقیدتی و

انگیزه‌هایی عالی است که در جهاد اسلامی نمونه دارد.

انگیزه‌ی این جهاد از عالی‌ترین انگیزه‌هایی سابق عالی‌تر است؛ چون درگیری‌هایی سابق در اوج به خاطر آزادی و استقلال شکل می‌گرفت، در حالی که انگیزه‌ی اول جهاد اسلامی از این آزادی وسیع‌تر و عمیق‌تر و انسانی‌تر است. این جهاد بر اساس بینش و ایمان و توحید و رشد و تجارت، استوار است.

۱ در جهان بینی اسلامی، کار انسان می‌شود حرکت، نه خوردن و خوابیدن و خوش بودن؛ چون انسان برای این‌ها، به این همه استعداد نیاز نداشت و در نتیجه دنیا می‌شود راه، نه آخور و عشرتکده و خوابگاه. و در این بینش سنگ‌هایی راه باید برداشته شوند و راه حرکت انسان باید هموار گردد.

«و مالکم لاتقاتلون فی سبیل او المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها...». نساء، ۷۵

این سنگ‌ها در *برون انسان* و *دربیرون* از او جا گرفته‌اند و باید انسان از تمام این‌ها آزاد شود و باید راه او از تمام این‌ها هموار گردد، حتی از آن‌ها که راه او را با رفاه می‌بندند.

این انگیزه‌ی اول جهاد اسلامی است که این گونه وسیع و عمیق و انسانی است.

۲ ایمان یعنی محبت بزرگ‌تر و عشق نیرومندتر.

«و الذین آمنوا اشدها حباً». بقره، ۱۶۵

کسانی که او را از خود به خود نزدیک‌تر و مهربان‌تر و آگاتر دیده‌اند، به او رو می‌آورند و به او می‌گروند. این ایمان و این گرایش و این عشق به حق، عشق به خلق و عیال او را به دنبال می‌آورد.

مگر نه این که این‌ها از او هستند و او به آن‌ها علاقه دارد و این‌ها محبوب او هستند؟

مگر نه این که عشق محبوب خدا، عشق خداست؟

مگر نه این که مجنون سگ لیلی را می‌بوسید، که پاسبان خانه‌ی محبوب بوده است و شب‌هایی را در آن کوی به صبح رسانده؟

پس با آن عشق، این عشق می‌آید. و این عشق بی‌اثر نیست. هر کس که چیزی را دوست دارد، رشد و بهروزی او را دوست خواهد داشت و با آنچه سنگ راه او هستند و مزاحم کار او، درگیر خواهد شد و بت‌هایی را که در هر رنگ و هر شکل مانع کمال خلق هستند، کنار خواهد زد و دور خواهد انداخت.

<ان کنتم خرجتم جهادا فی سبیلی و ابتغاء مرضاتی>. ممتحنه، ۱

این قرآن است که انسان را از دست رفته و خسارت دیده می‌داند، مگر آن دم که با ایمان و با سازندگی و با استقامت و با سفارش به حق و به صبر رسیده باشد. تنها عاشق صالح مبارز صابر از خسارت رهیده است.

اشاره به سوره‌ی والعصر

۳ آن کس که به ایمان رسید و از غیر حق رهید، کسی که از عشق و آزادی سرشار شد، به توحید می‌رسد و جز او را حاکم نمی‌گیرد. کسانی که از خود آزاد شده‌اند، دیگران را تحمل نمی‌کنند.

با آن ایمان و با این توحید سازشگری و بی‌تفاوتی کنار می‌رود و با ایمان با توحید تفاوت دارد. ایمان با شرک جمع می‌شود؛ *حای مؤمن اکثرهم بالآ و هم مشرکون*. یوسف، ۱۰۶، در حالی که توحید، شرک را می‌رهاند.

بت‌ها درگیری پیش می‌آید؛ چون هر چه جز خدا در دل ما، در اجتماع ما، حاکم باشد، بت است و دشمن است و ما را محدود می‌کند و ما را راکد ابراهیم می‌گفت: *<انما تعبدون من دون اوثاننا>*. (عنکبوت، ۱۷)؛ فقط جز خدای ما را می‌پرستید. آنچه جز خدا بپرستید، بت است، با هر شکل و در هر رنگ، سیاه و سرخ و زرد.

می‌سازد و ما را برای خودش می‌خواهد.

عاشورا

این رکود و محدودیت سرنوشت حتمی هر بت پرست بت ساز است. و این سرنوشت محتوم، فاجعه‌ی انسان و مرگ اوست.

۴ اکنون که ناچار مرگ ما را انتخاب می‌کند، بگذارید ما مرگی را انتخاب کنیم که آستان زندگی باشد.

ما که ناچار کم می‌شویم، پس بگذار خود را بارور کنیم تا بتوانیم نیازهای گسترده‌ی خود را سرشار نماییم.

ما که نیازهای زیاد و مواد کم داریم، باید این مواد را زیاد کنیم. و کم‌ها را با چه می‌توان زیاد کرد؟ وقتی می‌خواهیم هزار تومان را زیاد کنیم، چه می‌کنیم؟ جز تجارت؟ و این است که به دنبال خریدار و بازاری خواهیم بود. و چه خریداری بهتر از خدا، که تمام وجود ما را خواستار است؟ که: **«إِنَّ أَشْرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»**.

توبه، ۱۱۱

و **«هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ تُؤْمِنُونَ... وَ تَجَاهِدُونَ...»**.

صف، ۱۰ و ۱۱

و **«هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَىٰ الْحُسَيْنَيْنِ»**.

توبه، ۵۲

ما باید تجارتي را شروع کنیم که در هر حال بهره بدهد و فایده برساند و یکی از دو خوبی را همراه داشته باشد؛ **«إِحْدَىٰ الْحُسَيْنَيْنِ»**.

این دید و شوق و آن توحید و ایمان و بینش، انگیزه‌هایی هستند که جهاد اسلامی را پایه می‌گذارند و آن را به دوش می‌کشند.

این‌ها و آن عوامل ضرورت و آواز مگري و خودخواهی و قدرت‌طلبی و زیاده‌خواهی، انگیزه‌ی درگیری‌ها هستند که تاریخ را به خون کشیدند و یا آن را از بن بست‌هایی دادند.

هدفها

هدفها و آرمان‌هایی که مردان مبارز تاریخ را به راه کشید و گام‌های هدف با انگیزه گاهی در هم می‌شوند؛ یعنی انگیزه‌ها همان هدفها خواهند شد، و گاهی از هم جدا و مشخص می‌گردند. هدف از يك ساختمان، رفاه است و انگیزه‌ي این ساختمان، گاهی ضرورت‌ها و گاهی خودنمایی‌ها و...

آنان را محکم و استوار ساخت، گذشته از خودنمایی‌ها و تأمین ضرورت‌ها و رسیدن به نان و عدالت و استقلال و آزادی محدود، می‌تواند هدف‌ها و آرمان‌هایی باشد که جهاد اسلامی را بارور می‌سازد و مجاهد مسلم را نیرو می‌دهد و مردان و قهرمانان اسلام را به خود می‌خواند.

۱ انسان می‌تواند رشد خود را آغاز کند و شکل خود را بیابد، اما عواملی در درون و در بیرون او را مسخ می‌کنند و او را در شکلی دلبخواه در می‌آورند. این‌ها آن گونه که می‌خواهند انسان را می‌سازند، نه آن گونه که باید.

انسان باید بر اساس استعدادهایش شکل بگیرد، نه بر اساس هوس‌هایش. و با این دید کسی می‌تواند به شکل دادن انسان دست بزند که از استعدادهاي او و از قلمرو استعدادهایش آگاهی داشته باشد.

حو لقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکه اسجدوا لآدم . اعراف، ۱۱

و این است که هدف جهاد می‌شود آزادی دادن به خاطر شکل گرفتن و به خاطر رشد کردن، آن هم شکل و رشدی هماهنگ با استعدادها و برابر با

قلمرو وسیع و راه بلند انسان.

اول ذلك الدعاء الي طاعة امن طاعة العباد...كافي، ج ۵، ص ۳، ح ۴، باب فضل الجهاد.

و هدف جهاد می‌شود در آوردن ریشه‌ها و پاک کردن زمینه‌ها؛ ریشه‌هایی که به رشد سرطانی آن‌ها و تضعیف اندام انسانی ما می‌انجامد. **حُرِيدُ الْيُحَقِّ الْحَقُّ وَيَقْطَعُ دَابِرَ الْكَافِرِينَ** <.

خدا می‌خواهد که حق را جایگزین کند و ریشه‌ی کافران را ببرد. **حَقَاتُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ** <. توبه، ۳۳؛ **حِمِّقُ الْكَافِرِينَ** <. آل عمران، ۱۴۱

۲ پس از به دست آوردن آزادی مرحله‌ی شکل گرفتن و شکل دادن فرا می‌رسد.

هدف تنها آزادی نیست؛ که حتی از آزادی آزاد کردن و بر آزادی مسلط کردن و از آزادی به عبودیت رساندن است.

در آن لحظه که انسان از هستی‌اش آزاد می‌شود و شور رفتن می‌گیرد، در آن لحظه که پایش در زمین است و روحش مشتاق پرواز، در این لحظه‌ی آزادی است، که باید از این آزادی هم آزاد بشود و بماند. روح‌هایی که از انجماد یخ زدن به گستردگی تبخیر رسیده‌اند و ظرف‌ها برایشان تنگ شده است و از محدوده‌ها آزاد گشته‌اند، این‌ها باید پس از آزادی مهار شوند و سرپوش‌ها آن‌ها را کنترل کنند و از آزادی آن‌ها حرکت‌ها و نورها به دست بیاید.

این‌ها پس از آزادی از شکل‌ها و ظرف‌ها و پس از تبخیرها دوباره مهار می‌شوند و این بار رسالت می‌یابند و نور و شور و حرکت می‌آفرینند.

بارها گفته‌ام عبد، آزاده‌ی است که مهار شده و کنترل گردیده. **عبد آزاده‌ی است شکل گرفته، نه اسیری در زنجیر**.

و این شکل ایده‌آل، همان دین است. و جهاد به خاطر شکل دادن، می‌شود همان جهاد به خاطر جایگزین کردن دین؛ که دین، شکل ایده‌آل رشد انسان است. **حَوَّ**

قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ < ; انفال، ۳۹

عاشورا

با آنها بجنگید تا فتنه‌های نماند و دین برای خدا باشد. اوست که بهترین شکل رشد انسان را می‌شناسد و بر استعدادها و قلمرو استعدادهایش آگاهی دارد.
 <و يكون الدين كله>. انفال، ۳۹؛ <جه ظهر الدين>. کافی ج ۵، ص ۳، ۴۶ باب فضل الجهاد.

۳ آن عواملی که مانع آزادی و شکل گرفتن انسان بودند، پس از رسیدن انسان به این دو مرحله بی‌کار نمی‌مانند و این است که جهاد می‌شود دفاع از شکل ایده‌آل رشد انسان. و جهاد می‌شود پاسداری از دین و نگرهبانی از آن. و جهاد می‌شود درگیری با عامل‌هایی که از درون و بیرون تهدید می‌کنند و ضربه می‌زنند.

<فقاتلوا التي تبغي حتي تفيء الي امر ا>. حجرات، ۹؛ <جه يدفع عن الدين>. کافی ج ۵، ح ۴
 ۴ آنها که شکل خود را انتخاب کرده‌اند و دین را فرا گرفته‌اند و به آن چنگ زده‌اند، باید در کنار حادثه‌ها آبدیده شوند و همراه سختی‌ها خود را سرشار و بارور کنند؛ چون در هنگامه‌ی سختی‌ها و ضربه‌ها و رنج‌هاست که ضعف‌ها آشکار می‌شوند و کمبودها مشخص می‌گردند. در نتیجه، آنها که می‌خواهند بر روی خود کاری شروع کنند، به نتیجه می‌رسند.

آزمایش، به محنت افتادن امتحان به این خاطر است که نقطه‌های ضعف، معلوم شوند و کسری‌ها در دست بیایند. و این است که جهاد، با این هدف و برای بارور کردن و آماده کردن شروع می‌شود و آغاز می‌گردد.

<لیمحص الذين آمنوا و یحقق الکافرین>. آل عمران، ۱۴۱؛ <حولیبلی المؤمنین منه بلاء حسنا>. انفال، ۱۷
 ۵ آنها که جز قدرت جلوگیری‌شان نیست، باید قدرت جلوگیری‌شان باشد، ترس آنها را نگه دارد و خشونت آنها را به خود بیاورد.

<ولیجدوا فیکم غلظة>. توبه، ۱۲۳؛ <ترهبون به عدوا>. انفال، ۶۰؛ <سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب>. آل عمران، ۱۵۱

۶ با این ترس و در این زمینه، روح‌های فراموش‌کار و فراری می‌توانند به خود بیایند و فراموش شده‌ها را به یاد بیاورند و از راه‌های به بن‌بست نشسته، باز گردند.

<لعلهم يتذكرون> . انفال، ۵۷؛ <لعلهم ينتهون> . توبه، ۱۲

۷ هنگامی که یک قدرت، در زمین سربلند می‌کند و فشار او و قدرت او انحراف‌هایی به وجود می‌آورد، برای جلوگیری از انحراف و برای ایجاد زمینه برای انتخاب انسان، باید درگیری به وجود بیاید تا تعادل‌ها برقرار گردند و انسان امکان انتخاب داشته باشد.

<لولا دفع الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بيوع و صلوات و مساجد> . حج، ۴۰

۸ حتی اگر امکان تعادل نبود، ایجاد تزلزل مطلوب است. اگر درگیری به آن شکل نمی‌شد، ضربه زدن به این گونه مطلوب است.

<انما خرج الي سلطان مجتمع لينقضه> . کافی، ج ۸، ص ۲۶۴، ح ۳۸۱

۹ هر کس مسئول دفاع از خویش است و پاسدار وجود خویش. پیش از آن که حصار قبر او را در خود ببیچد، پیش از آن که قدرتی خویش را بریزد، او باید با خویش از خودش نگهداری کند و خودش، خودش را دریابد.

<فيكون قتاله لنفسه> . کافی، ج ۵، ص ۲۱، ح ۲

نیازها

هر درگیری احتیاج به نیرو و نفرات و رهبر دارد. و این رهبر است که باید افرادش را بسازد و نفراتش را تربیت کند و به آنها نیرو برساند.

هر چقدر هدف عمیق‌تر و پخته‌تر باشد، این رهبری سنگین‌تر و دقیق‌تر خواهد شد. برای رسیدن به نان و دستیابی به قدرت، می‌توان از زد و بند و غارت هم استفاده کرد، اما هدف‌های آزادی و توحید... با پای اسارت و با دست شکر به جایی نمی‌رسند.

برای ساختن مجاهدینی در سطح پایین می‌توان از دردها و رنج‌ها و محرومیت‌ها بهره گرفت و می‌توان از خفقان‌ها و فشارها نردبانی ساخت، اما برای هدف‌های بالاتر از رفاه و آزادی و عدالت نمی‌توان با این پاهای راه رفت و بر این دست‌ها تکیه داد.

هر چقدر هدف‌ها عالی‌تر و عمیق‌تر و وسیع‌تر باشند، رهبر باید در تهیه‌ی نیرو و ساختن نفرات، رنج‌ها و صدمه‌های زیادتری ببیند و تمام کار را خود به عهده بگیرد و از زد و بندها و ائتلاف‌ها بپرهیزد، مگر هنگامی که در سطح برتر و پایگاه محکم‌تری قرار گرفته باشد و بتواند بهره‌برداري کند.

رسول (ص) در مدینه هنگامی با یهود ائتلاف می‌کند که دارد از آنها جزیه می‌گیرد و آنها در دست او و محکوم او هستند، نه در آن هنگام که اسیر و زبون و جزیه‌پرداز آنهاست.

عاشورا

آن‌ها که در راه هدف‌های بلند، هدف‌هایی بالاتر از آزادی و عدالت و رفاه، هدف‌هایی در سطح رشد و توحید و از آزادی آزاد شدن، آن‌ها که در راه این هدف‌ها خود، کار نمی‌کنند و پاها را نمی‌سازند، ناچار طعمه می‌شوند. گفتم آن‌ها که نیازها را تأمین نمی‌کنند، مجبورند که امتیاز بدهند.

این رسول (ص) بود که سیزده سال کوشید تا پاهای بلندی که او را تا آن قلعه‌ها می‌رسانند، فراهم کند.

و این علی (ع) بود که بیست و پنج سال برای تهیه‌ی نفراتش کوشید تا این که از دل دشمنش فرزندها بیرون آورد. از ابوبکر، محمد را و از سعد بن عباد، قیس را.

و این هم رهبران دیگر بودند، مادام که خود پای خویشتن را نساختند، گام برنداشتند. اگر چه قرن‌ها بر آن‌ها گذشت و آوار روزها و ماه‌ها و سال‌ها بر سرشان ریخت؛ که این آوار سبک‌تر از آوار انتحار است و این راه آسان‌تر از مرگ احمقانه است؛ که مهم رسیدن نیست، مهم در راه بودن و درست رفتن است.

این رهبران در این سطح، هدفشان دنیاطلبی نبود، هدفشان خوب شدن مردم نبود، که هدفشان ایجاد زمینه برای انتخاب انسان بود تا اگر بخواهند خوبی را انتخاب کنند و خود به پا بایستند و با میکروب‌ها و طاعون‌ها درگیر شوند و آن‌ها را کنار بریزند.

و همین تغییر و همین تفاوت در هدف بود که آن‌ها را از ضعف اعصاب و سل سینه و زخم معده نجات داد و راهشان را به نور بست. آن کس که می‌خواهد مردم خوب بشوند و می‌سوزد و خوبی را نمی‌بیند، خواه و ناخواه، تمام می‌شود. اما آن کس که می‌خواهد زمینه‌ها را فراهم کند و برای آن‌ها که می‌خواهند، راهی بگذارد و تضادی را به وجود بیاورد، این چنین روحیه‌ای همیشه موفق است و همراه با مقصود.

آن هدفی که بزرگتر است، نیروها و نفرات ساخته شده‌تری می‌خواهد و

عاشورا

به پای خویش نیازمندتر است؛ که با پای بیگانه نمیتوان راه رفت و با چراغ آنها نمیتوان به مقصد رسید؛ که چراغ آنها راه خودشان را روشن میکند و در نتیجه آنها که در هدف و در راه و در روشن ساختن افراد با آنها تفاوت دارند، نمیتوانند از آنها بهره بگیرند؛ که بهره‌ی آنها خواهند گردید.

برای این هدف‌های بزرگ، رهبر باید انگیزه‌های بزرگ را به وجود بیاورد و مانع‌هایی را که در روحیه‌ی سربازانش خانه گرفته‌اند بیرون بریزد؛ که این مانع‌ها سخت مزاحم هستند و جای پای مزاحم‌های خارجی هم می‌گردند و دستاویزی برای آنها هم خواهند شد.

مانع‌ها

این مانع‌ها مانع‌های بزرگی هستند، عشق به زندگی، عشق به دنیا و جلوه‌ها، ضعف‌ها، ترس‌ها، گرفتاری‌ها و مشکلات، منفعت‌طلبی‌ها و حیرت‌ها... این‌ها روحیه‌های بزرگ و آماده را درهم می‌شکنند. مخصوصاً آن‌جا که رهبر می‌خواهد افرادش با تفهیم و انتخاب شروع کنند، نه با تلقین و انضباط و سخت‌گیری. و این است که باید به جای کوچک کردن مشکلات، دل آن‌ها را بزرگ کند و به جای تضعیف کردن و کم شمردن دشمن، این‌ها را زیاد بنماید تا دشمن با تمام قدرت‌هایش چشم آن‌ها را نگیرد و دلشان را نلرزاند.

۱ انسان بیش از هر چیز خودش را می‌خواهد، تا عشق بزرگتری در او ننشیند، تا نزدیک‌تر از خودش به خودش را نبیند، نمی‌تواند از خودش بگذرد و جانش را بدهد. البته می‌توان با تلقین‌ها و شعارها افرادی را تحریک کرد و به راه انداخت و به پیشباز مرگ فرستاد، حتی سربازان آلمان نازی با کمر بند باروت روی ریل‌های قطار دشمن می‌خوابیدند و واگون‌های تسلیحات او را به هوا می‌فرستادند. این‌ها سربازانی بودند که نه به خاطر آزادی و عدالت، بلکه به خاطر تبلیغات نژادپرستی و شعارهای گرم، به جوش آمده بودند و جان خود را به روی دست گرفته بودند. آن‌ها که نمی‌خواهند از دیگران پل بسازند، بلکه می‌خواهند هر کس با

عاشورا

مرگش برای خودش نردبانی بسازد و از مرگش بهره‌ای بردارد و در مرگش ادامه بیابد، این‌ها باید با شناخت‌ها و عشق‌های بزرگ‌تری افراد خود را همراه کنند و با این دید آن‌ها را بسازند. در این سطح آن‌ها که می‌بینند در این چند ساله، پالایشگاه کثافت بوده‌اند و آخر سر هم طعمه‌ی خاک، به خود می‌آیند که از خود بهره بگیرند و خویشتن را در راهی بگذارند که مرگش زندگی است و فنایش، بقا و نیستی‌اش، آغاز هستی‌ها...

الف این‌ها با انتخابشان ادامه می‌یابند و این است که مرگی ندارند. کسانی که مرده‌ها را انتخاب کرده‌اند، مرده‌اند هر چند که نفس بکشند و آن‌ها که زنده‌ی حی قیوم را خواسته‌اند، زنده‌اند و حیات دارند، گرچه نفسی نداشته باشند.

<ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون>. آل عمران، ۱۶۹

ب این‌ها با جان خویش تجارت می‌کنند و این گونه، کم‌هایی محدود به هفتاد ساله را زیاد می‌نمایند و بارور می‌سازند.

<و من الناس من يشرى نفسه ابتغاء مرضات الله>. بقره، ۲۰۷

ج این‌ها می‌بینند اگر مرگ را انتخاب نکنند، مرگ انتخابشان می‌کند و این است که بازیچه‌ی مرگ نمی‌شوند و از مرگ بازیچه می‌سازند... و از مرگ نردبانی برای عروج، عروجی تا اوج‌ها.

<اینما تکنونوا یدرکم الموت و لو کنتم فی بروج مشیده>. نساء، ۷۸

<قل لن ینفعکم الفرار ان فررتم من الموت او القتل و اذا لامتمعون الا قليلا>. احزاب، ۱۶

۲ آن‌ها که از خویش گذشتند، دیگر دنیا و جلوه‌هایش، جلوگیری‌شان نیست. این دل‌هایی که دریاها در میانش قطره‌ای است، اسیر این قطره‌ها و این سراب‌ها خواهد گشت.

الف این‌ها خود را شناخته‌اند و عظمتشان اسیر حقارت‌ها نیست.

ب این‌ها وسعت هستی را دیده‌اند و دنیا را از بالا نگاه کرده‌اند و این است

که دنیا هم برایشان يك توپ است که بچه‌هاي بزرگتر مشغولش حيا ايها الذين آمنوا مالکم اذا قيل لكم انفروا في سبيل الله اناقاتم الي الارض ارضيتم بالحياة الدنيا عن الآخرة فما متاع الحياة الدنيا في الآخرة الا قليلا. توبه، ۳۸

>ان كان ايمانكم و ابنائكم و اخوانكم و ازواجکم و عشيرتکم و اموال اقترفتوها و تجارة تخشون كسادها و مساكن ترضونها احب اليکم من ا و جهاد في سبيله فتربصوا حتي ياتي ا بامرہ و لا يهدي القوم الفاسقين. توبه، ۲۴

هستند و توپ بازي در فضا را شروع کرده‌اند و اسيرش شده‌اند. به جاي اين که حاکم بر آن باشند، محکومش شده‌اند و بازيچه‌ي بي قرارش.

ج اين‌ها عشق بزرگتري دارند و اين است که از دنيا نمي‌گذرند، که با دنيا تجارت مي‌کنند. نمي‌گويند دنيا بد است، که دنيا برایشان کم است. نياز عظيم آن‌ها را برآورده نمي‌کند و اين است که مي‌خواهند زيادش کنند، از آن بهره بستانند.

اين‌ها با اين تجارت از دنياي به سختي پيچيده، دنياي راحتی مي‌سازند. و با اين گذشت و بهره‌برداري، به نشاطها و لذت‌هاي هم دست مي‌يابند.

>خذوا من ممرکم لمقرکم<، نهج البلاغه‌ي صبحي صالح، خ ۲۰۳

۳ ترس نتيجه‌ي عشق و وابستگي است. آن‌ها که به عشق بزرگتر رسیده‌اند و از عشق‌هاي کوچک آزاد شده‌اند، فقط ترسشان از اوست. ترسشان از جدائي اوست. از چيز ديگر نمي‌ترسند، که به چيزي ديگر دل نيسته‌اند.

>اتخشونهم فاحق ان تخشوه<. توبه، ۱۴

>الذين قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا...>. آل عمران، ۱۷۳

قدرت‌ها با تمام عظمتشان از اين روح‌هاي عظيم چه مي‌توانند بگيرند و به اين‌ها چه مي‌توانند بدهند و با اين‌ها چه مي‌توانند بکنند؟ اين‌ها که مرگ برایشان ابتدا است و به گفته‌ي جادوگران فرعون، مرگ برایشان انقلاب است، ديگر از چه چيز وحشت

خواهند داشت و از چه چيز >انا الي ربنا منقلبون<. شعراء، ۵۰

خواهند ترسيد؟

عاشورا

بگذر از این که ترس برای این‌ها ایجاد قدرت می‌کند. آن‌ها که از چیزی می‌ترسند، در برابرش مسلح می‌شوند و برای درگیری با آن آماده می‌گردند.

۴ ما هنگامی که می‌خواهیم با پای خودمان این همه راه برویم و با دست ضعیف خودمان می‌خواهیم سنگ‌های بزرگ را برداریم، ناچار عقب می‌نشینیم و کنار می‌رویم و اگر جلو هم بتازیم، ضربه می‌خوریم و خرد می‌شویم، اما هنگامی که با دست حق و با نصر او و با فتح او همراهیم، دیگر ضعیفی نیست.

هنگامی که ما در راه هستیم، ناچار از تمام هستی مدد می‌گیریم و تمام هستی کمک ماست. هیچ‌گاه میان انسان و طبیعت و امرز بسته نمی‌شود. هنگامی که انسان در راه بود، از تمام این‌ها مدد می‌گیرد. و این است که نیرومند می‌شود و ضعیفی نمی‌بیند. با این توضیح دیگر معجزه‌ها و کمک‌های الهی مسأله‌ای نیست، که انسان در راه، از تمام بهره‌ها استفاده می‌کند.

آن‌ها که با قانون‌های حاکم بر هستی هماهنگ‌اند، از تمام آن‌ها بهره برمی‌دارند و معجزه‌ها به راحتی توضیح می‌یابند. تمام طبیعت معجزه‌ای است که با آن مأنوس شده‌ایم و تمام معجزه‌ها طبیعت‌هایی هستند که با آن انس نداشتیم.

معجزه، طبیعت نامأنوس است و طبیعت معجزه‌ی مأنوس.

۵ هر کس در هر راهی با مشکلاتی روبه‌روست. مگر خوردن و خوابیدن، خود مشکلاتی ندارند؟ اکنون که در هر راه رنجی هست، بگذار رنجی را بپذیریم که سودی داشته باشد و بهره‌ای بیاورد.

برای آن‌ها که در بن‌بست نیستند، فشارها و سختی‌ها سرعت می‌آفرینند. برای آن‌ها که آماده‌ی ورزش‌اند، فشارها و وزنه‌ها ورزیدگی می‌آورد و قدرت می‌سازد و این است که رنجی نیست و صدمه‌ای نیست. در دنبال‌گیری این‌ها نباید سستی بورزید. اگر شما رنجی می‌بینید، آن‌ها هم همانند شما رنج

می بینند، اما شما از حق امیدی دارید که آن‌ها ندارند.

«و لا تهنوا فی ابتغاء القوم». نساء، ۱۰۴؛ «ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله». آل عمران، ۱۴۰

آن‌ها رنج دارند و امید ندارند. شما امیدی دارید و رنجتان مباد.

۶ آن‌ها که منفعت‌ها را می‌خواهند و جایگاهش را نمی‌دانند، به حیرت می‌افتند و

عقب می‌ایستند. اگر بهره‌ای بود، می‌سوزند و اگر صدمه‌ای بود، زبان به شتمانت

می‌کشایند. هنگامی که بهره‌ها مشخص **«قالوا لا تتفروا فی الحرّ قل نار جهنّم أشدّ حرّاً لو کاتوا**

یفقهون». توبه، ۸۱؛ **«و انّ منکم لمن لیبطنّ...»**. نساء، ۷۲

شدند و راه‌ها به مقصد رسیدند و سود و زیان، سود بود و ضرری نبود... بردو

باخت، برد بود، باختی نبود، دیگر منافق منفعت طلب هم که باشی به حیرت نمی‌افتی

و راه را می‌شناسی.

این‌ها مانع‌هایی بودند که فراراه مجاهد می‌ایستادند و او را به خود می‌گرفتند و

دستاویزی برای مانع‌های بیرون و مزاحم‌های شیطان می‌شدند.

و این است که باید رهبر با آگاهی درمانشان کند و فقط به تلقین‌ها و شعارها تکیه

ندهد، که تلقین‌ها مسخ شخصیت انسان و نفي انتخاب او هستند.

فصل دوم:

پیکار حسین (ع)

ای ماه،
ای ماه بی شکیب،
امشب بیا تا من و تو، گفت و گو کنیم.

ده روز پیش، دیدم از آن گوشه سرزدی.
آن روز،
در انتهای غروب، زار و ناتوان،
از رنگ سرخ شفق، شرمگین شدی.
ده شب گذشته از آن روز،
اما، هنوز مضطرب و سرشکسته‌ای،
آن روز، خون شفق، پیغام مرگ داشت.
این اضطراب تو، آیا پیغام دیگری است؟

ای ماه،
گویا از انتهای چشم سیاهت، اشک سفید می‌جوشد.
ای ماه، با من سخن بگو.
آیا، این اشک هم پیغام دیگری است؟

با من بیگو از آنچه در آن روز دیده‌ای.
 روزی که دست شفق بر تو خون کشید.
 روزی که پشت تو همچون کمان خمید.
 روزی که از سیاهی چشم بزرگ تو، یک قطره اشک ریخت.

ای ماه،
 ای ماه بی شکیب،
 گر چه زبان تو در انتهای حنجره‌ات، تاب خورده است.
 لیکن، پیداست در عمق چشم تو، سرنی نهفته است.
 من، در میان مردمک چشم تار تو،
 می‌بینم آنچه را که زبان تو، لال از اوست.
 من، از نگاه خسته‌ی تو، می‌خوانم آن سرنی نهفته را.
 گرچه نگاه چشم تو، تار و شکسته است.

ای ماه،
 از نگاه تو پیداست.
 خون عیب
 با نعل‌های شهادت
 با خیمه‌های به آتش کشیده‌ی مبهوت.

ای ماه،
 در نگاه تو پیداست،
 اندوه مبهم آوارگان مرگ،
 با غربت مسلم آن کاروان خون،

در وسعت مکرر آن دشت سوگوار.

ای ماه،
در نگاه تو پیدا است،
اشک فرات،
و چشم‌های پر از حرف!
بانیزه‌های پر از بار.

ای ماه،
این‌ها... در انتهای چشم تو پیدا است.
بی‌خود نکوش... تا پلک‌های سنگی خود را
بر روی چشم‌ها ت بغلطانی.
من، در میان مردمک چشم تار تو،
می‌بینم آنچه زبان تو، لال از اوست.
من در میان آینه‌ی چشم‌های تو، می‌خوانم.
راز شفق
راز اضطراب
راز یک قطره اشک را...
محرم ۹۳

تصویر

زندگی صحنه‌ی پیکار هاست .

زندگی میدان مبارزه هاست .

از این پیکار ها و مبارزه ها، آن پیکار و مبارزه‌ای ارزش می‌گیرد که با انگیزه‌ای پاک آغاز گردد و برای آرمانی عظیم به وجود آید و به خاطر عقیده‌ای ارجمند دنبال گردد . مبارزه و پیکار مقدس، انگیزه و عقیده‌ای مقدس می‌خواهد .

زندگی انسان چیزی نیست جز همین عقیده و جهاد در راه آن و کوشش برای گسترش آن .

<ان الحیوة عقیده و جهاد>

انسان آگاه، انسانی که هستی را شناخته و نقش انسان را شناخته و جهت حرکت هستی و انسان را شناخته، به این عقیده می‌رسد که در این کاروان متحرک هستی، رکود کمتر از عقب‌گرد نیست و عقب‌گرد جز <تنهایی> نیست. و <تنهایی>، در کویر هستی، جز مرگ نیست.

و به این عقیده می‌رسد که انسان باید بارور گردد و شکل خود را انتخاب کند و جهت بگیرد و در درون او و در جامعه‌ی او، جز حق حاکمی نماند.

به دنبال آن شناخت و این عقیده، آن جا که می‌بیند طاغوتی به سرکشی برخاسته و طاغوتی خلق را به بند کشیده و استعدادها را راکد گذاشته تا از

عاشورا

آن‌ها بهره‌بستانند، در آن جا آرام نمی‌نشینند. برای گسترش حکومت حق در درون انسان و در جامعه‌ی او کوشش می‌کند و برای این درگیری، به نیازها می‌اندیشد و برای تأمین آن‌ها تلاش می‌نماید.

حسین (ع)، انسانی آگاه، انسانی معتقد، انسانی راه‌رفته است. او با طاغوتی روبروست که خلق را برای خود می‌خواهد و آن‌ها را پل خویش می‌شمارد و از آن‌ها بیشترین بهره‌ها را طلبکار است. و برای این بهره‌برداری، آن‌ها را به رذالت کشانده، شخصیتشان را شکسته، با سرگرمی‌ها تخدیرشان کرده است. حسین (ع)، این انسان آگاه، این آگاه آزاد و این آزاد مسئول، برای این آزادی و آن حکومت، مبارزه‌اش را شروع می‌کند.

ضرورت درگیری

این مبارزه، این درگیری، قطعی است. و این درگیری، نه به خاطر سلطنت و پیروزی و نه به خاطر قدرت و خودنمایی است. این درگیری ادامه‌ی آن بینش‌ها و آن شناخت‌ها و آن عقیده‌هاست.

این دو بینش، این دو روحیه، ناچار درگیر می‌شوند. و حسین برای این درگیری حتمی به پا می‌خیزد و برای تهیه‌ی یاور می‌کوشد؛ چون در آن روز تسلیحات ساده بود، نیرو و نفرات همراه هم بودند. تسلیحات مسأله‌ای نبود.

حسین (ع) به شهرهایی نامه می‌نویسد. در کوفه کارهایی شروع می‌کند، و آن گاه که خواستگاری کوفه و نامه‌هایشان را دریافت می‌کند، مسلم را برای ارزیابی، فقط برای ارزیابی می‌فرستد و خود، در جست و جوی بعضی مسلم را محکوم کرده‌اند که تدبیری نداشت، این‌ها از حدود اختیارات مسلم و مأموریت او چشم پوشیده‌اند. مسلم برای کاری که آمده بود، موفق شد. از بهترین راه‌ها شروع کرد. برای توضیح بیشتر به تاریخ سید الشهداء اثر مرحوم شیخ عباس صفایی، از انتشارات جمران مراجعه شود.

یاورانی دیگر از مدینه بیرون می‌آید و به مکه روی می‌آورد. و در این شهر مادر سنگر می‌گیرد و سپس به ناچار از مکه به سوی کوفه می‌آید و آن گاه به سوی نینوا و در این نینوا، با خون، نقش‌ها می‌زند و با مرگ، درس‌ها می‌دهد؛ نقشی بر چهره‌ی افق و درسی در کلاس تاریخ.

آن روز عصر،
از دل هر سنگ سخت جان، خون عبیط، به راه افتاد.

وقتی که خورشید آسمان، از روی نعل‌های مقدس عبور کرد،
ناچار دامن زردش به خون نشست.

آن روز عصر،
پرده‌ی آبی آسمان، با خون دامن خورشید، سرخ شد.
و افق،
این مرد پایدار،
با رخت سرخ، در خیمه‌ی سیاه شب افتاد.

آن شب
وقتی نسیم مرگ، از نینوا گذشت،
از نعل‌های به تاول نشسته، در زیر آفتاب، هنوز، خون می‌چکید.
و پروانه‌های عطر،
از روی دست‌های نسیم، می‌گریختند.

آن شب
وقتی که ماه، از وسط آسمان گذشت، لرزید.
لرزید و در کنار افق افتاد.
و افق

این مرد پایدار،
با یک نگاه به دست آورد.
پشت زمین، در زیر بار امانت شکسته است.
محرم ۹۳

تحلیل‌ها

از این حرکت مَوْتُور،

الوتر الموتور: یعنی تنهایی و گذاشته شده و بریده شده. مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا

و از این داستان خون تا به حال تحلیل‌هایی شده است. تحلیل‌هایی نه چندان نزدیک و همدم، بل در برابر و مخالف با هم. شهادت، شفاعت، امر به معروف، جلوگیری از ظلم، انقلاب و تشکیل حکومت.

و این تعجب ندارد؛ که این داستان کوتاه، اما به بزرگی تاریخ، یک بعد ندارد و یک جهت ندارد. و این است که هر کس، آن را به گونه‌ای می‌بیند.

این داستان، همچون دشت نیست که نشسته تا آخرش را بینی و کرانه‌هایش را در آغوش نگاهت بنشانی. این داستان، داستان کوه است، <المؤمن کالجبل الراسخ>. مناقب،

محمد ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۴۷

آن هم کوهی به عظمت تاریخ. و این است که هر چقدر بالاتر بروی، بیشتر می‌بینی، در حالی که بیش از یک بعدش را ندیده‌ای.

و آن دم که بر قلعه‌اش عروج کنی، تازه خودت را فراموش می‌نمایی و تحلیل‌هایت را از دست می‌گذاری.

مگر آن که از دور تحلیلش کنی و از سایه‌اش اندازه‌اش را بگیری و با فشارش، تا امروز و با ادامه‌اش، در نسل‌ها تقدیرش کنی و از نشانه‌ها و

علامت‌ها تخمینش بزنی.
دوره‌های نزدیک و بزرگ‌های فشرده را این گونه می‌توان فهمید.

شهادت و شفاعت

<حسین (ع) آمد تا کشته شود، تا شفیع ما باشد، تا آبروی ما باشد. حسین آمد تا با خون خود، نهال دین را آبیاری کند. قتل او، شهادت او به نفع اسلام بود.>

شهادت وسیله نیست، خود هدف است... راه نیم بُر به طرف صعود به قلعه‌ی معراج بشریت است. دکتر شریعتی، شهادت

<حسین بودن> به او مسئولیت جهاد با این همه پلیدی و قساوت را داده است. و برای جهاد، جز <بودن خویش> هیچ ندارد. آن را بر می‌گیرد و از خانه به قتلگاه خویش می‌آید. شهادت، نه یک باختن، که یک انتخاب است؛ انتخابی که مجاهد با قربانی شدن خویش در آستانه‌ی معبد آزادی و محراب عشق پیروز می‌شود. دکتر شریعتی، شهادت

این دو تحلیل، به این گونه، همان رضایت به قتل حسین (ع) است و خشنودی از شهادت اوست؛ که در زیارت او می‌خوانیم:

<لَعْنُ أُمَّةٍ قَتَلَتْكَ>

<لَعْنُ أُمَّةٍ ظَلَمَتْكَ>

<وَلَعْنُ أُمَّةٍ سَمِعَتْ بِذَلِكَ فَرَضِيَتْ بِهِ>

زیارت وارث

این دو توضیح به این گونه، با این جمله‌های زیارت عاشورا ناسازگار است:

حَيَّا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ... لَقَدْ عَظَمْتَ الرَّزِيَّةَ وَجَأْتِ وَأَعْظَمْتَ الْمُصِيبَةَ بِكَ عَلَيْنَا وَعَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَجَأْتِ وَأَعْظَمْتَ مُصِيبَتَكَ فِي السَّمَوَاتِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ

السَّمَوَاتِ>.

قطعاً وجود امام، برای دین پرثمرتر و برای یزید خطرناکتر است.

این درست که مرگ او مجاهد می‌سازد، اما باید دید زندگانی او، هم بیشتر و هم بهتر سازندگی ندارد؟

صِرف این که کسی جانشین او هست و خداوند دیگری را معین کرده، از بزرگی مصیبت نمی‌کاهد.

آن جایی که مرگ عالم شکافی می‌آورد که چیزی آن را پر نمی‌کند، معلوم است که مرگ امام و فقدان رهبر چه گرفتاری‌ها می‌آورد.

مرگ عالم، جانشین ندارد؛ <إِذَا مَاتَ الْعَالِمُ تَلَمَّ فِي الْإِسْلَامِ تَلْمَةٌ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ>.

محاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، ج ۱، ص ۲۳۳

وجود امام، جگر گوشه‌ی رسول، نور چشم فاطمه (س) و ادمه‌ی علی (ع) برای یزید و دستگاه اموی آن قدر خطرناک و ضرر آمیز بود که یزید با تمام وجودش برای نابودی او کوشش‌ها کرد و تا خونس را نریخت آرام ننشست.

ما باید آگاه باشیم که نفوذ پیشوایان و شخصیت اجتماعی آن‌ها در يك سطح نبوده، حتی درجات آن‌ها در يك سطح نیست.

ما می‌بینیم، آن جا که عظمت و نفوذ و شخصیت علی (ع) برای پنج سال، شب و روز، سپاه او را به بیابان‌ها می‌کشد و در برابر معاویه به پا می‌دارد و معاویه‌ی تدارک دیده را به فرار نزدیک می‌کند، در همان وقت شخصیت امام حسن (ع) در برابر معاویه کاری از پیش نمی‌برد و حتی سپاه آماده‌ی نخيله از گرد او متفرق می‌شوند و خنجر در پایش می‌گذارند.

این پراکندگی، دلیل نبود سیاست و لیاقت نیست؛ که علی (ع) در چشم‌ها جایی را گرفته که امام حسن (ع) آن جایگاه را ندارد و او در دل‌ها به عظمتی رسیده که هنوز دیگران به آن نرسیده‌اند.

عاشورا

و این است که شخصیت حسین (ع) را پیشوای دیگری پر نمی‌کند. بوسه‌هایی رسول (ص) بر چهره‌ی حسین (ع) نقش دارد و جای پای حسین (ع) بر دوش رسول (ص)، چشم‌ها و حافظه‌ها را با خود گواه دارد.

و این است که شکاف مرگ عالمی را، زندگی عالم دیگر پر نمی‌کند.

مصیبت فقدان حسین (ع)، این نور بزرگ و این خون خدا، بزرگ‌تر از آن است که ما می‌فهمیم. جایی که از دل سنگ، خون عبیط، خون تازه می‌چکد و تمام هستی مصیبت می‌گیرد، چه می‌توان گفت، جز همان که تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۰۷

گفته‌اند: **«لَقَدْ عَظَمَتِ الرَّزِيَّةُ وَ جَلَّتْ وَ عَظَمَتِ الْمُصِيبَةُ»**.

مفاتیح الجنان، زیارت عاشورا

بدون شك، شهادت و شفاعت، همراه حرکت حسین هست و رسول (ص) و رسولان پیشین به این‌ها گواهی داده بودند و از این‌ها سخن گفته بودند.

آری! این شهادت، انتخاب حسین است و این شفاعت نتیجه‌ی کار عظیم او.

شهادت انتخاب است، نه هدف. و شفاعت نتیجه است، نه مقصد.

تمام مطلب در همین نکته نهفته است که انتخاب با هدف تفاوت دارد. گاهی انسان کاری را انتخاب می‌کند و هدفش چیز دیگری است. امیرکبیر، هنگامی که در فین کاشان به مرگ مجبور می‌شود، آن نوع مرگ رگ زدن را انتخاب می‌کند. این گونه مردن، انتخاب اوست، در حالی که هدفش نیست. هدفش زندگی است و آرزویش در دارالفنون...

همین طور اثر با هدف تفاوت دارد. کسی که در راه اطاعت گام بر می‌دارد، به کرامت‌ها و قدرت‌هایی می‌رسد، در حالی که خودش آن را نمی‌خواهد و در حالی که هدفش جز قرب حق نبوده است.

من هنگامی که چراغ را روشن می‌کنم تا راه را ببایم، ناچار در کنار

عاشورا

روشنایی حرارت هم به دست می‌آید، در حالی که هدف، یافتن راه است، نه گرمای چراغ.
شفاعت همراه این انتخاب بزرگ هست و شهادت بهترین انتخاب است، در حالی که رضایت به مرگ و به شهادت او هم در کار نیست. فقدان او بزرگ‌ترین مصیبت است، که شفق را غمگین کرد و سنگ‌ها را به خون نشاند.

امر به معروف، مبارزه با ستم

>حسین (ع) آمد تا کجی‌های یزید را بزدايد. او براي امر به معروف به راه افتاد و به خاطر نهي از منکر قد برافراشت.
حسین (ع) آمد تا از ستم، جلوگیری باشد. آمد تا کاخ ستم را واژگون کند. او در این راه قیام کرد و سکوت را خواست.<

در جمله‌هایی از کلمات امام، به این توضیحات می‌رسیم. بدون شك بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۲۹

او امر به معروف و نهي از منکر و مبارزه با ظلم را در برنامه دارد. او بی‌تفاوت و سازشگر نیست و براي رسیدن به حق از هیچ باک ندارد و جان را به روی دست دارد، حتی آن که بر مرگ زند خنده، علي اصغر اوست.
با این توضیحات چند سؤال هست. اگر یزید امر به معروف را می‌پذیرفت و بدی‌هایش را کنار می‌ریخت و از ستم کناره می‌گرفت، آیا حسین (ع) او را می‌پذیرفت و با او بیعت می‌کرد؟

این چنین بیعتی، تا چه وقت ادامه می‌یافت؟

حسین (ع) در حالی که می‌توانست حکومت اسلام را به دست بگیرد و به خلافت رسول (ص) برسد، آیا باز هم یزید را تحمل می‌کرد؟ آن هم یزیدی را که در سطح ابوبکر و عمر بود و آن بوزینه بازی و شرابخواری را نداشت؟

عاشورا

امام امیرالمؤمنین، در خطبه‌ی شقشقیه، به این سؤال‌ها جواب می‌دهد که دیگران خلافت را به خود بسته‌اند و آن را به زور پوشیده‌اند. این آسیاب بدون آن‌ها نمی‌چرخد. آن‌ها درختی هستند که پرنده بر آن پر نمی‌گشاید. آن‌ها کوهی هستند که سیلاب دانش در کنارشان جاری است. نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، خ ۳. ر. ک. به مشکلات حکومت دینی در فرض انحراف، از همین قلم.

آن‌ها با آن احاطه و با این جوشش، می‌توانند پاسخگوی نیازها و رهبر و پیشوای خلق باشند.

حسین (ع) برای يك لحظه یزید را تحمل نمی‌کند، همان طور که علی (ع) اگر یاری‌اش می‌کردند، با اولین آن‌ها يك لحظه همراه نمی‌شد.

با این جواب، می‌یابیم که حسین (ع) برنامه‌ای بزرگ‌تر و سنگین‌تر در پیش روی دارد. و این برنامه همان طور که با شهادت و شفاعت همراه بود، با امر به معروف و مبارزه با ستم نیز همراه است.

اما در همین سطح متوقف نمی‌ماند؛ که هنوز قله‌های بلندتری پیش رو دارد و راه‌های طولانی‌تری در زیر پا.

تشکیل حکومت

> حسین (ع) آمد تا اساس خلافت غاصبانه‌ی اموی را درهم بشکند. او آمد تا بر ویرانه‌ی حکومت موجود، حکومت اسلامی را طرح بریزد.
 حسین (ع) برای این مهم گام برداشت. گام‌های بلند او نشان دهنده‌ی این خواست بزرگ و این آرمان بلند هستند.

این تحلیل، با تمام توضیحاتش، گرفتار مسأله‌ی علم امام است. هنگامی که امام می‌داند مرگ در پیش است، هنگامی که می‌داند او را می‌کشند و تا خون دلش را نریزند آرام نمی‌شوند، هنگامی که شهادت و اسارت را می‌داند و از پیش با آن روزها آشناست، پس تشکیل حکومت یعنی چه؟ بر هم زدن خلافت یزید چه معنا می‌دهد؟

در برابر این سؤال‌ها طرفداران این طرح مجبورند در غیر این فرض سخن بگویند و داستان نینوا را از دیدگاه زمینی و مجرای طبیعی مطالعه کنند. و مجبورند قیام حسین (ع) را به دو قسمت آزادی‌بخش و دفاعی تقسیم کنند و توضیح بدهند. در قیام دفاعی، دیگر هدف مطرح نیست و آگاهی و اطلاع از پیشامدها نقشی ندارند و حتی این قیام هیچ اثری هم که نداشته باشد، مسأله‌ای نیست.

ابعاد

باید گفت این تحقیقات، با تمام ارزشی که می‌تواند به دست بیاورد، نمی‌تواند تمام مسائل را حل کند و نمی‌تواند عقده گشا باشد. داستان طف ابعاد گوناگون دارد.

۱ خطبه‌های انقلابی و نامه‌های دعوت به شهرها.

لهوف و طبری ص ۲۶۶ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و تحف العقول و احتجاج

۲ کنار مگيري از درگيري با والي مدینه و مکه و کنار مگيري از شروع جنگ.

طبري ج ۴، ص ۳۰۹؛ ارشاد مفید، ص ۲۱۵

۳ طرز بیرون آمدن با آن همه غوغا و جنجال.

دکتر شریعتی در کتاب شهادت می‌گوید: «حرکت امام حسین، حرکت يك قيام کننده نیست». و در جای دیگر: «امام با شکل کاروانی که حرکت می‌دهد و شکل حرکتی که انتخاب می‌کند، نشان می‌دهد که حسین برای کار دیگری حرکت کرده است، که نه گریز است و نه انزوا، نه تسلیم، نه مرگ، نه مبارزه».

۴ گرفتن اموال و هدایای یزید در میان راه.

بحار ج ۴۴ ص ۳۶۷ از الملہوف، ص ۶۰ ۶۲

۵ طرح کنار مگيري و استسلام، آن هم حتی پس از مرگ دوستان و خویشان.

حضرت در جواب سئینه که از پدر می‌خواهد که به حرم رسول ا برگردند، می‌فرماید: «لو ترک القطن نام»؛ اگر پرندہ (قطن) را آزاد می‌گذاشتند هر آینه برمی‌گشت و آرام می‌گرفت. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۷

در کنار این وجهه‌های گوناگون، سؤال‌هایی هست؛ که: آیا امام با این حرکت‌ها هدفی

دارد یا نه؟ اگر هدفی در پیش است چیست؟ آیا شهادت و شفاعت؟ آیا مبارزه با ستم و

امر به معروف؟ آیا مبارزه برای حکومت و لو این که یزید در سطح ابوبکر باشد؟

کدام يك از این هدف‌ها با طرز بیرون آمدن امام از مکه و با طرح کنار مگيري او، در

آخر سازگاري دارد؟

آیا حسین (ع) از تنهایی خود خبر ندارد؟ آیا با توجه به این تنهایی، در میان راه

و پس از شهادت مسلم، باز حرکت برای حکومت توضیحی می‌یابد؟ ما از دیدگاه طبیعی و مجرای زمینی هم که نگاه کنیم، همان حرف‌ها که می‌گفتند طبیعی‌ترین حالت‌های اهل کوفه را نشان می‌داد. فرزندق می‌گفت دل‌هاشان با تو و شمشیرهاشان بر روی توست.

ابن عباس مرد بیدار و واقع بینی است که دور از علم امام و پیش از شهادت مسلم، رجعت کوفه را پیش بینی می‌کند و این بی‌وفایی مسئله‌ای نیست که بر امام مخفی مانده باشد. گیرم که الکوفی لایوفی، مدرکی نداشته باشد، در این مسائل مدرک نمی‌خواهیم؛ که: آفتاب آمد دلیل آفتاب. تجربه‌های مداوم این مسئله را نشان داده بود که آن یاورها، پاهایی نیستند که بتوانند بار سنگین حکومت علوی را به دوش بگیرند.

ما از دیدگاه طبیعی هم که نگاه بکنیم و علم امامت را هم کنار بگذاریم، باید حسین (ع)، هنگامی که از رجعت اهل کوفه و از شهادت مسلم آگاه می‌شود، بازگردد و به سویی دیگر برود و یا پنهان بماند و در پنهان زمینه‌هایی را بسازد، همان طور که محمد حنفیه گفته بود. اما هنگام خروج از مدینه. ارشاد، شیخ مفید

حسین (ع) این گونه عمل نمی‌کند و با آگاهی کامل از اوضاع، انا گویان، به راه خویش ادامه می‌دهد و از راه باز نمی‌گردد.

این مسائل و این ابعاد، به این گونه تحلیل نمی‌شوند و توضیح نمی‌گیرند، به ویژه آن جا که سؤال‌های دیگری درباره‌ی جبهه‌گیری امام در برابر معاویه هم طرح شود، که چرا حسین (ع) در مدت ۱۲ ساله‌ی سلطنت معاویه گامی برنداشت؟ آیا معاویه زیرک بود و امام توانی نداشت؟ آیا معاویه نمی‌گذاشت عاشورا به وجود بیاید؟ آیا در مدائن نمی‌شد عاشورایی به پا کرد؟ آیا معاویه داستان را دگرگون می‌کرد و نتیجه‌ی انقلاب را می‌ربود؟ آیا با انقلاب عاشورا

عاشورا

حکومت به چه کسانی رسید؟ آیا پس از مرگ یزید به علی بن الحسین (ع) رو آوردند؟ آیا به سوي مصعب و مروان نرفتند؟

ما برای توضیح قیام امام، در زمان یزید و سکوت او در زمان معاویه، توضیح‌هایی داریم؛ از سیاست معاویه و خامی یزید، از فساد عملی یزید و شیطنت پنهان معاویه، از آماده نبودن جو سیاسی و خام بودن توده.

در حالی که یزید کمتر از معاویه نیست. یزید کسی است که تمام یاران حسین را از او گرفت و او را تنها در کنار فرات به خون نشانند.

باید گفت این زیاد حلقه‌ای است که در دست یزید کاربری دارد. او تیغی است که همراه یزید برندگی دارد. او بدون تکیه به شام برای يك لحظه هم در برابر مصعب دوام نیاورد. بیچاره فراری شد و در خانه‌ی مسعود بن عمرو رفت و لباس زنش را پوشید و از غذایش خورد و ناله برداشت که مرا بگذار و مرا بیرون نکن.

طبری، ج ۴، ص ۳۹۵

ما یزید را سگ باز و غافل و نادان معرفی می‌کنیم و حسین (ع) را در دست او گرفتار نشان می‌دهیم، غافل از این که اگر یزید این بود، این قدر ضعیف بود، حسین (ع) می‌بایست او را زمین می‌زد و از کار دور می‌انداخت.

از گفته‌ی یزید است: <احبس علي الظنة و اقتل علي التهمة>. بحار الانوار، ج ۴۴، ص، از ارشاد، ص ۱۹۹

۲۰۰

برای چنین یزید غافل شمشیر لوطی‌ها کافی بود تا چه رسد به تدبیر حسین (ع). یزید با تمام دقت آماده است و کاملاً بر اوضاع مسلط است. در مدینه حسین (ع) را به بیعت می‌خواند. در مکه در جایگاه تبلیغاتی حسین (ع) نقشه‌ی مرگ او را می‌کشد. در کوفه یارانش را متفرق می‌کند.

در نینوا مدت‌ها ده روز او را محصور می‌سازد و آن گاه او را به مرگ

عاشورا

می‌بندد و با اسارت کاروان خون، آن‌ها را به شام می‌رساند و آخر سر هم که حکومت از او می‌گردد، به خاندان علی نمی‌رسد. و این هم دلیلی بر این که هنوز توده آمادگی حکومت علوی را نداشته‌اند و جو آماده نبوده است.

این تحلیل‌ها در حالی که بعضی مسائل را توضیح می‌دهد، خود مسائل دیگری را به وجود می‌آورد. این توضیح‌ها در حالی که با يك بعد سازش دارد، با ابعاد گوناگون داستان نینوا سازگار نیستند و نمی‌توانند بار تمام این سؤال‌ها را به دوش بکشند و نمی‌توانند پاسخگویی این همه باشند.

ما در جست‌وجوی تحلیلی هستیم که تمام سؤال‌ها را پاسخ بگوید و تمام ابعاد را در نظر بگیرد و حتی پس از شهادت را توضیح بدهد و آن را با داستان نینوا هماهنگ بسازد.

ما در برابر مسائلی به ظاهر متضاد هستیم.

زندگی حسین (ع) در زمان معاویه با زندگی او در زمان یزید. کارهای حسین با کارهای دیگرش. نامه‌ها و دعوت‌ها و گرفتن اموال در میان راه و بازنگشتن از راه، با شروع نکردن در مدینه، مکه، نینوا و طرح استسلام دادن و کنارگیری کردن و به سرحدات هجرت نمودن.

این تضادها، با تحلیل تشکیل حکومت و با تحلیل شهادت حل نمی‌شوند.

اگر این‌ها هدف حسین (ع) می‌بود، آیا کناره گرفتن و به گوشه‌ای رفتن، جز فرار از هدف عنوانی می‌گرفت؟

یکی از نویسندگان، تحلیل تشکیل حکومت را رد می‌کند، به این که [شهادت، دکتر شریعتی، ص ۳۵ به بعد](#)

اگر حسین (ع) مانند رسول (ص) هدف حکومت داشت، بایست همانند او از مکه بیرون می‌آمد و پنهانی خود را به جایگاه امنی می‌رساند.

عاشورا

و همین نویسنده توضیح می‌دهد که حسین (ع) برای شهادت آمد و این شهادت با منطق تحلیل نمی‌شود. این چیزی بالاتر از منطق است. حسین (ع)، وارث آدم، می‌خواهد چگونه مردن را تعلیم کند، پس از آن که آن‌ها چگونه زیستن را یاد داده بودند.

شهادت، دکتر شریعتی، ص ۶۳

اکنون باید این تضادها را تحلیل کرد، توضیح داد. توضیحی که چگونه زیستن و چگونه انتخاب کردن را به ما بیاموزد.

هدف و انتخاب

آن‌ها که از آن شناخت‌ها و عقیده‌ها سرشار بودند،
 آن‌ها که هیچ پرنده بر سرشان پر نمی‌کشید و سیلاب دانش از دلشان سرازیر بود،
 آن‌ها قطب و محور خلافت هستند. حکومت اسلام، جز با آن‌ها به چرخش نمی‌افتد.
 کوشش برای به پا داشتن حق و کنار زدن باطل، وظیفه‌ی بزرگ آن‌هاست.
 خداوند از آن‌ها پیمان گرفته که در برابر ستمگرها، برای ستم‌دیده‌ها، قرار نگیرند و
 آرام ننشینند، آن‌جا که یاورانی و مددکارانی داشته باشند؛ نهج البلاغه‌ی صبحی صالح، خ
 ۳
 یاورانی که بتوانند این بار سنگین را به دوش بگیرند و این امانت بزرگ را عهده
 دار شوند.
 و در آن هنگام که یاری ندارند و بسته‌ی تنهایی خویشند، باید یاورانی بسازند و
 روح‌هایی را تربیت کنند.
 آن رسول (ص) بود که سیزده سال کوشید. و آن علی (ع) بود که بیست و پنج سال تلاش
 کرد. آن هم امام حسن (ع) بود که پس از صلح آرام نشست و حتی سفرهای حجش و
 اطعامش و حلم و نرمش و سعیش، همه و همه سازندگی

بود.

و آن هم حسین (ع) بود که در میدان معاویه، گوی می‌زد و یار می‌گرفت. آن‌ها که در نینوا، عید خون گرفتند، در یک روز متولد نشده بودند. این‌ها، فرزندان همان روزها بودند.

این‌ها برای آن هدف بزرگ باید پاهای بزرگی بسازند. توحید با پای شرک به مقصد نمی‌رسد، باطل هم‌پای حق نمی‌شود.

این‌ها با آن هدف رهبری، در زمینه‌ی آزادی و شکوفا کردن استعدادها و تشکیل جامعه‌ی انسانی، نیازهای بزرگتری خواهند داشت و مادام که این نیازها را تأمین نکرده باشند، گام بر نخواهند داشت.

حسین (ع) چه در زمان معاویه و چه در دوره‌ی یزید، برای تأمین کردن این نیازها گام بر می‌داشت، به شهرها نامه می‌نوشت و با مهره‌ها تماس با این توضیح، تضاد اول حل می‌شود. و همچنین هماهنگی کار امام حسن (ع) و امام حسین (ع) آشکار می‌گردد.

می‌گرفت و از رویدادها پرده بر می‌داشت و از راه خویش سخن می‌گفت و از همراهانی سراغ می‌گرفت و از آن‌ها استمداد می‌کرد و آن‌ها را به خویش می‌خواند.

این کار حسین (ع) بود. برای رسیدن به آن هدف‌های بزرگ، بازو و بند و با ائتلاف، با سرکش‌ها و سردارها و قدرت‌ها کاری از پیش نمی‌رفت، باید خود، کاری می‌کرد. و حسین (ع) سخت مشغول بود.

کوشش برای خلافت و وظیفه‌ی حسین (ع) بود و حسین (ع) در این راه، آرام نبود. سه اصل ایمان و توحید و امامت، او را آرام نمی‌گذاشت.

اما یزید، این طاغوت سرکش و این طاعون گرسنه، که موقعیت خود را در خطر می‌بیند و از این همه به خوبی آگاه است، پیش دستی می‌کند تا پیش از به

دست آمدن سنبل‌ها و جمع شدن خرمن‌ها، آب را از سرچشمه ببندد. دستور می‌دهد تا از حسین (ع) بیعت بگیرند و با او پیمان ببندند. حسین (ع) می‌داند که این بیعت سایه‌ای ندارد و جایی برای سازندگی او باقی نمی‌گذارد و آخر سر به خفه کشی می‌انجامد.

خطبه‌ی جواب امام به قیس بن اشعث در روز عاشورا، تاریخ سید الشهداء، مرحوم شیخ عباس صفایی، جلد دوم، ص ۶۲

او می‌گوید: <این‌ها آرام نمی‌گیرند تا خون دلم را بریزند.>

<لایدعونني حتي يستخرجوا هذه العلقة من جوفي>. ارشاد، ص ۲۵۴؛ بحار، ج ۴۴، ص ۳۷۵ و می‌گوید: <لو ترك القطا لنام>.

از گفت و گوی ابا عبد با زینب در شب عاشورا؛ ارشاد، شیخ مفید

و همین هم بود. خاندان اموی کینه‌های سابق و حسادت‌های پیش از اسلام را همراه داشتند و در انتظار انتقام بودند و اکنون که خود را مسلط می‌بینند و اکنون که گردها را به خاک سپرده‌اند و سردارها را با هم درگیر کرده‌اند، از این کینه‌ها جلوگیری نخواهند کرد و خودداری نخواهند داشت.

حسین (ع) در حالی که آن هدف حکومتی را پیش رو دارد و این سازندگی را همراه، در این موقعیت که یزید شروع کرده و در این هنگام که بیعت سایه‌ای ندارد، وضعیت دگرگون می‌شود. او تا به حال برای هدف خویش می‌کوشید، اما امروز در میان ضرورت‌ها و راه‌های موجود باید انتخاب کند.

در واقع حسین (ع) می‌تواند یکی از دو کار را انجام بدهد. در این هنگام که یارانش پای همراهی‌اش را ندارند یا باید از هدفش دست بشوید و تخفیف بدهد و به زد و بند رو بی‌آورد و یا باید در کنار ضرورت‌ها و پیشامدها، بهترین را انتخاب کند و به سازندگی خود ادامه بدهد و یار تهیه نماید.

حسین (ع)، این ادامه‌ی علی (ع) و چشم رسول (ص)، از هدف‌ها دست نمی‌شوید. او مشتاق سلطنت نیست. وسعت روح او با این سراب‌ها دمساز نیست. عظمت او اسیر این حقارت‌ها نیست. جز امر حق او را حرکت

عاشورا

نمی‌دهد. و این امر وابسته به ساختن نفرتی است که بتوانند این راه را با سر بروند و خود را فدای حق کنند، نه حق را نردبان هوس.

حسین (ع) که جز به پا داشتن حق و حکومت خدا بر مردم، هدفی نمی‌تواند بگیرد، در این مرحله از زندگی و در این حدّ از مبارزه، به انتخاب می‌رسد.

در پیش توضیح دادم که انتخاب با هدف چقدر تفاوت دارد. با توجه به آن هدف و به این انتخاب، می‌توانیم تمام زندگی حسین (ع) را دنبال کنیم و می‌توانیم آن تضادها را تحلیل بنماییم.

ما باید در تمام مراحل، در مدینه، مکه، برخورد با خُر و نینوا و عاشورا، تمام احتمال‌های موجود را ارزیابی کنیم و بسنجیم و بهترینش را مشخص کنیم و آن گاه ببینیم حسین (ع) این بهترین را انتخاب کرده و یا این که اشتباهی مرتکب شده است؟

این گونه تحلیل به زودی ما را از بن‌بست‌ها بیرون می‌آورد. ما گام به تضادهای دوم جواب می‌گیرد

گام و قدم به قدم در هر مرحله حسین را دنبال می‌کنیم و احتمال‌ها را بررسی می‌نماییم و این گونه انتخاب حسین (ع) را نقد می‌زنیم و از او درس می‌گیریم. ما باید ببینیم در آن لحظه‌ای که فکرها و قلب‌ها از کار می‌افتند و عقل از سرها می‌پرد، حسین (ع) چگونه انتخاب کرده است.

الف حسین (ع) در مدینه، در شهر رسول (ص)، در شهر علم، شهری که رکاب‌ها به سوبیش در حرکت هستند و روایت‌ها از مسجدش سرازیر، حسین (ع) در این شهر، جایگاه دارد.

اکنون یزید او را به بیعت می‌خواند و حسین راه‌هایی در پیش دارد:

۱ بی تفاوتی و گذراندن يك زندگی عادی،

۲ سازش گری، همانند ابوهریره،

۳ بیعت،

۴ مبارزه و قیام،

۵ کنار مگیری به خاطر سازندگی.

بی تفاوتی و سازشگری با ایمان و توحید و منصب امامت نمی سازد. او باید خلق را از غیر حق برهاند و حکومت را در دلها و در جامعه تحقق بخشد.

بیعت سایه ای ندارد؛ چون خاندان اموی از کینه سرشارند و از تسلط برخوردار.

مبارزه یاورانی می خواهد که هنوز فراهم نشده اند و پاهایی می طلبد که هنوز راه نیفتاده اند. پس می ماند کنار مگیری و سازندگی.

ب اکنون که باید از مدینه کناره گرفت، به بصره، به کوفه، به ایران و... به مکه؟

مکه برای سازندگی مناسبتر است. مکه مادر شهرهاست و همه در آن جا جمع می شوند و بار سفرهای تبلیغی سبک می شود.

حسین (ع) مکه را انتخاب می کند و در این شهر امن به کار خویش می پردازد. به این شهر از هر گوشه مسافری بار سفر می بندد و برای حج خانه ی خدا می آید و در نتیجه

حسین (ع) می تواند بدون احتیاج به سفرهای زیاد، آگاهی های وسیع را به تمام شهرها منتقل کند و زمینه را فراهم سازد، که ساخت.

!... تا این که یزید نقشه ی دیگری می ریزد و کسانی را مأمور می کند که هنگام حج در میان جمعیت انبوه، ناگهانی حسین (ع) را بکشند و از میان بردارند.

با توجه به علم امام، حسین (ع) می داند یکی از دو مرگ در انتظار اوست:

۱ مرگ در حرم

۲ شهادت در نینوا.

و حسین (ع) می‌کوشد تا بهترین مرگ‌ها را انتخاب کند. کشته شدن در حرم يك نوع خفه کشی است. می‌تواند به گردن هر کس آویزانش کنند و دستگاه حکومت را از آن بی‌خبر جلوه دهند و حتی عزاداری آن را اعلام بنمایند.

بحار، ج ۴۵، ص ۸۶ و ۹۹

نشستن در حرم، مرگ را پذیرفتن است. و حسین (ع) فرزند همان مردی است که در جواب مغیره که در هنگام جمل، پیشنهاد ماندن می‌داد، گفت: *حمن مثل کفتار نیستم که در لانه‌اش بنشیند... تا صیاد او را با نلت بگیرد*.

نهج البلاغه ی صبحی صالح، خ ۶

کشته شدن در حرم از رویارویی کوفه و آگاهی شام، خالی است.

کشته شدن در حرم، حرمت‌ها را می‌شکند و بهره‌ای نمی‌آورد. پس بیرون آمدن، آن هم به آن گونه و با آن همه غوغا، آن هم در آن فصل و در آن روز، آن هم با کاروان و کودکان بهتر است.

و حسین (ع) بیرون آمد و با کاروان اشک بیرون آمد، با زینب و فرزندان و بانوان بیرون آمد تا این‌ها ادامه‌ی شهادت او باشند و اسارت آن‌ها آگاهی‌ها بیاورد، همان طور که آوردنشان، نشان دهنده‌ی تنهایی او بود و نمایانگر این که سر جنگ ندارد و در فکر آشوب نیست.

این حسین (ع) است که از حرم بیرون می‌آید و این هم کاروان اوست.

اکنون به سوی کجا؟ ایران، روم، یمن، بصره، کوفه؟

کوفه شهر علی (ع) است. سرشار از روح حماسه و جهاد او، لبریز از فریادهای مرد آفرین او.

کوفه شهر حسین (ع) است. از او دعوت‌ها کرده و برای او پیام‌ها فرستاده. گیرم که بازگردند و رجعت کنند، باز کوفه بهتر است، که هنوز نامه‌های دعوتش هست.

عاشورا

بر فرض مثل سایر شهرها بشود، باز این امتیاز را دارد که قبلاً دعوت کرده‌اند و این ترس برای دستگاه هست که دوباره برگردند... و این ترس تا آن حد نیرومند بود که ابن زیاد و ابن سعد را مدت‌ها از جنگ بازداشت و آن‌ها را به تهیه و تدارک سپاه گرانی وادار کرد. سی هزار نفر برای هفتاد و دو تن.

آن محاصره‌ی تا روز عاشورا و این جمعیت گران، همه نمایانگر این است که وحشت از بیداری دوباره‌ی کوفه داشتند، که مبادا ناله‌های حسین (ع) و آتش فریادش، آن‌ها را شعله‌ور سازد.

و این است که حسین (ع) از کوفه باز نمی‌گردد، حتی هنگامی که مرگ مسلم را می‌شنود.

حسین (ع) در هنگام انتخاب است و کوفه بهتر است.

حسین (ع) می‌آید تا این که با حر و یارانش رو به رو می‌شود. در این جا دو احتمال هست:

۱ مبارزه،

۲ مصالحه.

حسین (ع) مبارزه نمی‌کند؛ چون هنوز با کوفه احتجاجی نشده و این مرگ، باری ندارد. او مبارزه نمی‌کند؛ چون یآوری ندارد. حر هزار نفر همراه دارد و محدود است. حسین (ع) کسی ندارد و مؤثر است.

مصالحه می‌کنند و قرار می‌گذارند که نه به سوی کوفه، که بدان سو رو بیاورند و حر از کوفه کسب تکلیف کند.

تکلیف روشن می‌شود که هر کجا پیام مرا دریافتی، همان جا حسین (ع) را نگهدار.

و این پیام در نینوا به دست رسید.

حسین (ع) با کاروان مرگ و خون به نینوا رسید. نینوا، سرزمین خون، سرزمین آزادی و سرزمین فداکاری. خون، در راه حق. و آزادی از غیر حق. و فداکاری برای حکومت حق.

عاشورا

در این جا همان احتمال‌هایی هست که در مدینه بود و همان طرح‌هایی هست که در مدینه بود.

در این جا باز بیعت هست و خفه کشی.

سازشگری هست با ناز و نعمت.

مبارزه و شهادت هست با آگاهی‌ها و بیداری‌ها.

و کنارگیری هست با سازندگی‌ها و تهی‌ی‌ها.

حسین (ع)، حتی پس از شهادت تمام خویشتان و یارانش، همین را می‌خواهد و این

در لحظه‌ای است که در زندگی طعمی ندارد. و این در **حالت: یا ابه رننا الی حرم جدنا. فقال:**

هیئات، لو ترک القطانام>. بحار، ج ۴۵، ص ۴۷

هنگامی است که نفس داشتن، ریاضت است و رفتن آرزو، اما آن‌ها که از انجماد یخ

زدن به وسعت تبخیرها رسیده‌اند و گسترده شده‌اند، باید آن وقت که نمی‌خواهند بمانند

و ریاضت زندگی را تحمل کنند.

حسین (ع)، حسینی که روحش در آسمان‌ها بود و در کنار یارانش و پایش در زمین

بود و بر روی نیزه‌ها و شمشیرها... این طرح را پیشنهاد کرد و آن‌ها نپذیرفتند.

و چون حسین (ع) نمی‌تواند سازشگر باشد، نمی‌تواند حاشیه نشین دستگاه اموی باشد،

نمی‌تواند شاهد استثمار خلق و رکود استعدادها باشد و چون حسین (ع) نمی‌تواند بیعت

کند... که بیعت سایه‌ای ندارد و نتیجه‌ای جز خفه کشی نمی‌آورد. می‌گویند: تو بیعت

کن، آن هم بر آنچه این زیاد می‌گوید و این زیاد همان را می‌گوید که به مسلم گفت و

همان کاری را می‌کند که با مسلم کرد.

حسین (ع)، حسینی که نمی‌تواند سازشگر و بی‌تفاوت باشد و نمی‌تواند بیعت کند،

می‌ماند با شهادت.

و اوست که می‌گوید. آرام و قاطع می‌گوید. آیا صدایش را می‌شنوی؟

مرگ بر هر کس نوشته شده و همچون گلوبند، گلوی انسان را در برگرفته است. <
بحار، ج ۴۵، ص ۳۶۶؛ لهوف، ۵۳ ۵۲؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۰۴
اکنون که مرگ حتمی است، بگذار مرگی را انتخاب کنیم که آسستن زندگی باشد و
سازندگی‌هایی بیاورد و آگاهی‌هایی متولد کند و روح‌هایی را حرکت دهد.
باید مرگی را انتخاب کنیم که زندگی را بارور کند.

اي پاكتر ز آب
 امشب، به ياد تو هستم، من
 امشب، در کنار تو هستم، من
 اما زبان تو خاموش است،
 و شمع قلب تو، در سينه‌ات نمي‌لزد.
 و دست‌هاي تو، اين آيه‌هاي قدرت و نيرو، شمشير را نمي‌خواهند
 كه تو، در نگاه من، مي‌گويي
 كه تو، در سينه‌ي من، مي‌جوشي
 كه تو در دست‌هاي من
 در دست‌هاي من

امشب، بانگ و خروشي نيست،
 در وسعت مكرر اين دشت سوگوار
 تو
 با آن شكوه پاك، همراه نسل‌ها رفتي
 با پروانه‌هاي سرخ
 آن‌ها كه سوختند، همراه يك شعله از چراغ رسالت

امشب، دور از نینوای تو، در کنار تو هستم من
و همان آتش بلند
آن آتشی که در دل پروانه‌ها فتاد
دارد در دل من شعله می‌کشد...
من هم، دارم در کنار تو می‌سوزم،
ای شمع،
ای شعله
ای پاک‌تر از آب
ای روشن‌تر از خورشید نینوا...
بهمن ۵۲، محرم ۹۳